

سور رآلیسم یا سوپر ناتورالیسم و

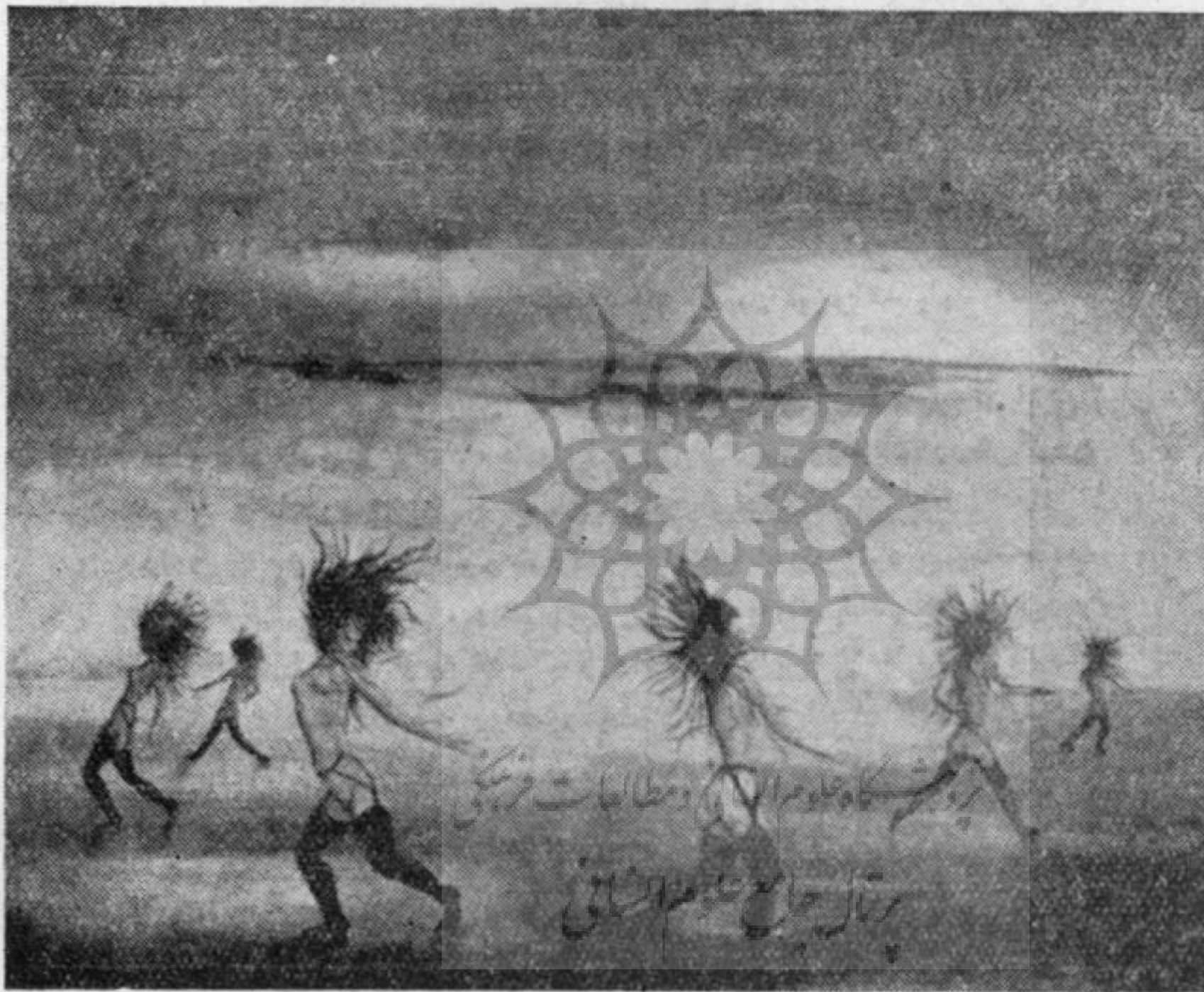
سوپر کتیویسم یا اولترا مدرنیسم

بحران جنگ جهانی اول، کار خود را کرد و آن دل و دماغ و حوصله‌ی آهسته برو آهسته بیا را بکلی از میان برد. قواعد هنری لایزال در هم شکست و اصطلاح «آن صبو بشکست و آن پیمانہ ریخت» حسابی مصداق پیدا کرد. بیان واقع خالی از تصنع و نزاکت‌تنها وسیله‌ی فرونشاندن عطش کشنده‌ی کویندگان شد که احساس تند آنان نمی‌توانست زیر بار یکمشت مقررات هنری فرتوت و گرفتگی برود. آزادی بیان «اینکه هر چه دل میخواهد باید گفته شود» عصیانی را بر علیه گذشته بوجود آورد.

دادائیسم، که پیش آنکه وی گذار قطعی شیوه‌ی نو ادبی (یا با اصطلاح عوام «بی ادبی») بود، مشعل فروزان‌پیشروی را برای روشن کردن دنیای وسیع درون «یا درون بینی» بدست گرفت و بدین طریق مکتب عالی سور رآلیسم را «که مفهوم هنر فوق حقیقت را دارد» پادار کرد. بهیچ قاعده و قانونی، و بهیچ صغرا و کبرائی، و در اصل بهیچ نتیجه‌ای نیندیشید، زیرا سورر آلیست، بدو موضوع مهم توجه داشت و دانست که باید لاعلاج آنها را دنبال کند: یکی اینکه، در همه حال قید و محدودیت گفتار، و اجبار توجه بقوانین و فرامین هنری و طرفداران آنها جان را بلب و کارد را با استخوان رسانیده بود و باعث هزاران فریاد و ضجه‌ها و عصیانها شده بود و ازینرو نمیخواست هرگز گوش بدعکار قرار دادها باشد؛ دیگر اینکه، فکر تازه‌ی فرویدیسم او را بزندگان و وسیع درونی متوجه کرد. و باو فهمانده بود که چه ذخایری در ضمیر نابخودش وجوه دارد، و چه سرمایه‌ای از عالیترین و عمیق‌ترین مضامین در او نهفته است.

سور رآلیست بدین طریق فهمیده بود که چه ضجه‌های تو سری خورده و چه محرومیت‌ها که برور بصورت ازدها‌های عجیب و غریب و دم بتو کرده و مسموم در درون او نهفته و عجیب میل تظاهر داره ولی قیود و کنترلهای اخلاقی یا انضباطهای مصلحتی لازم، آنها را مهار کرده، ازینرو فقط بصورت التهایی ظاهری در وجود سور رآلیست‌ها متظاهر نموده است، و آنها را یکپارچه آتش، یک پارچه عصیان یک دیوانه‌ی زنجیری، یک موجود تند و تیز و برنده که سوهان قیود آنها را کند نمود. بار آورده است.

اینست که يك سور رآلیست ، آزادی بیان و تظاهر مالیخولیاهای متراکم را اولین وسیله‌ی نجات خود دانست . آزادی نا محدود . آزادی نا محدود برای او مانند هوایی است که باید استنشاق کند تا زنده بماند . در این آزادی نامحدود فقط میتوانست زندگانی کند و میتوانست آرامش خاطر بیابد . میتوانست همه‌ی گفتنی‌ها را بدون قید داشتن بگوید . بگوید که چه رنج‌هایی را در خود ذخیره کرده و چرا باید ذخیره کرده باشد . لزوم بدست آوردن این آزادی چیزی نبود که برای سور رآلیست مجال تعقل و توجه بلزوم یا عدم لزوم آن باقی گذاشته باشد



شناگران شط

بشیوه‌ی سوپرتورالیسم

تا مضامین را طبق يك قاعده‌ی هنری سبك سنگین و بدو خوب کند . او بطور غریزی لزوم این آزادی را مانند لزوم آب و هوا حس میکرد . مانند گرسنه‌ای بی آنکه بگرسنگی خود بیندیشد لزوم غذا را در خود حس میکند ، سور رآلیست هم ، این احتیاج آزادی بیان را حس میکرد . سور رآلیست ، برای رفع این نیازمندی و بدست آوردن این حق زندگانی ، هرگز در برابر مسخره‌گی‌های مردم « که او را نمی فهمیدند » زبونی نشان نمیداد . مسخره را با مسخره و جدی را

بجدی پاسخ میداد ، و در اصل ، مسخره و جدی ، هر دو برای او یکی بود . زیرا او فهمیده بود و میدانست که تظاهر عقده‌ها ، در هر محیطی و در هر زمان بصورتی است ، و هر گونه که اقتضا کند و هر گونه که بخواهد تظاهر میکنند و حقیقت چگونگی وجود خود را « چه در لباس جدی و چه مسخره » مینمایانند او کاری بمسخره یا جدی بودن مطلب نداشت .

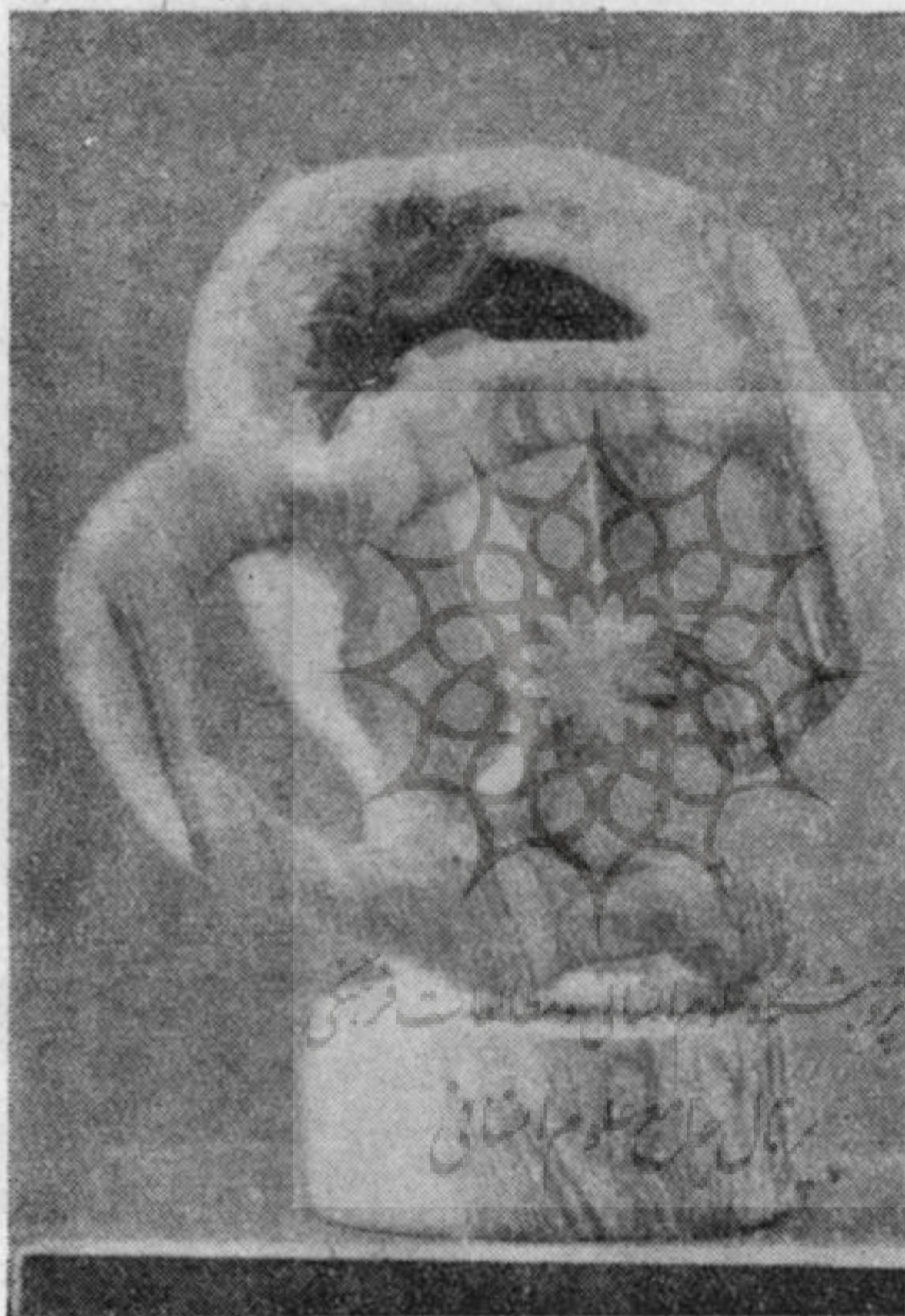


پیانو بشپوهی سوپر تورا ایسم

او تظاهر آنها را بهر صورتی که شده و ایجاب میکرد . میخواست .

.....
 دادا ایسم خرابکاری عالی بود . بعالیترین وجهی بیدار باش داد و مانند
 قهرمان اساطیری ، میزد و میانگیخت و میسوخت . دادا ایسم همچنان ادامه داد و

از اینکار این نظر را نداشت که نتیجه‌ی مثبت و زود رسی را بدست بیاورد « او در اصل باین نمی‌اندیشید » او نمی‌خواست کار را بجایی بکشاند که بست پرستان ادبی از او تعریف کنند او نمی‌خواست که باجبار و روی تبلیغات برای خود طرفدارانی جمع آوری نماید ، بلکه میخواست راه آزادی بیان راه رسائی به بیرون از محدودیت ها را باز کند « و این ، بدون خرابکاری هرگز مقدور



مجسمه بشیوه‌ی سوئزکتیویسم

نبود « زیرا تا خراب نشود آباد نمیشود »

.....
 دادا ایست ها ، این دیوانگان مقدس و شجاع ، این پیشوایان نهضت دنیای هنر
 « که در گوشه‌ی میخانه‌ی ای بنای نهضت خود را گذاشتند (بالاخره موفق شدند

زیرا دنباله‌ی اقدامات باصطلاح خرابکارانه‌ی آنها را، سوررالیست‌ها گرفتند.
 « این خود بزرگترین پیشرفت بود »

همه جور در باره‌ی آنها قضاوت شد. ولی چه عیبی داشت؟ مگر همه‌ی هنرمندان پیشرو جهان، از نظر مردم در اصل دیوانگان و منحرفین پیش‌نبوده اند؟ همیشه اینطور بود. ترستان تزارا هم یکی از آنها، برتون هم یکی دیگر، پیکاسو، دالی، تانگی هم، یکی چون دیگرها

نحوه‌ی فکر دنیای نوادب. یا باصطلاح مردم، بی‌ادبی دادائیسیم، قبلا زمینه‌ای داشت، ولی مشعل‌داری میبایست که پیش‌طلایه باشد بایی بردن بدنیای عجیب‌درون و مضامین سرخورده و تظاهر خفه‌ی آن دنیای وسیع افکار هنرمندان را از واقعیت‌های ظاهری دنیای خارج بدرون واقعیت‌های بگرد دست نخورده‌ی باطن « که ذخایری از دنیای خارج بود » معطوف کرد.

نقاشان به‌مراه این نحوه فکر بتظاهر مضامین خفه شده‌ی خود پرداختند مالیغولیاها را که سرپوش قیود مانع تظاهر آنها بود، آزاد گذاردند، بآنها جان دادند و باعث زندگانی آنها شدند و بدینوسیله داستانهای زنجیری را بازگو کردند

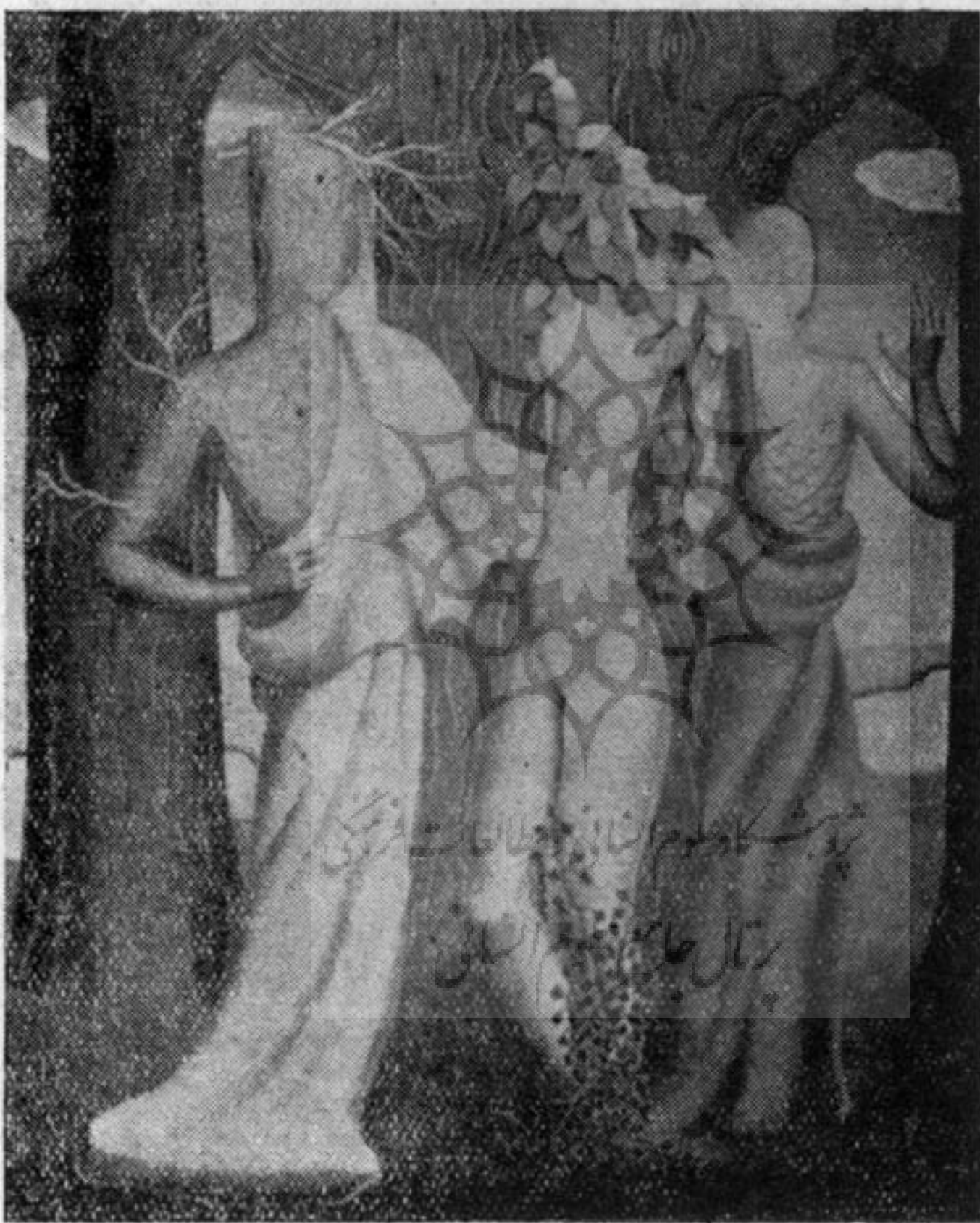
همه‌ی دادائیسیم‌ها و سوررالیست‌ها «چه نقاشان و چه نویسندگان و هنر پیشگان» مانند شاگرد مکتبی‌ها یا زندانیان که مدت‌ها در قید اسارت بوده باشند به‌جور و به‌ر صورت «هر کس هر چه توانست و هر گونه که میشد» تظاهری نمود. (من اینها را تظاهرات مقدس نام می‌گذارم اعمال آزادی بخش هنر از زنجیر اسارت قوانین تصنعی و نزاکت‌ها نام می‌نهم و بآنها که چنین شجاعتی نشان داده‌اند همیشه درود می‌فرستم و اعمالشان را تقدیس می‌کنم)

اینها مورد بغض و حسد و اتهام قرار گرفتند ولی این شجاعان و قهرمانان میدان هنر، آنهایی نبودند که فرسودگی و آهستگی و خستگی بپذیرند دادائیسیم و دنبال آن، سوررالیسم و سپس سوپر تئورالیسم، مانند دو نندگان مارا تن، مشعل پیروزی را دست بدست هم دادند

سوررالیست هنوز پس از بدست آوردن آزادی لازم نمی‌توانست خودش را در کفهی یک کنترل لازمی برای هنر بگذارد و توجه داشته باشد که مضامین لازم باطن را فقط، برای تظاهر بپذیرد زیرا در اینزمان همه چیز برای او لازم بتظاهر بنظر می‌رسید اینها بارگرانی بود و تحمل بردباری آنها را نداشت برای سبکباری خود، بتظاهر و خروج همه‌ی آنها بدون نظم و ترتیب هم شده نیازمند و ناچار بود.

(و بالاخره چون مفهوم هنر این نیست که همه‌ی مضامین را «آنها را که قابل تظاهر نیستند» قابل تظاهر دانست) «همینکه» التها بات پیشروان نهضت نو، باندازه‌ی کافی تسکین بسافت، جانشینان سوررالیست‌ها یعنی سوپر تئورالیست‌ها بزبانی از

نظر خود و انتخاب احسن در مضامین اندیشیدند این دسته‌ی اخیر، که بدنبال سوررآلیست‌ها معتقد بودند که واقعیت و طبیعت درون را ظاهر میسازند بسا توجه محدودی بقوانین گذشته و انتخاب مضامین ضمیر باطن خود را سوپرناتورالیست «یعنی کسی که با طبیعت برتر و عالیتر، که همان طبیعت درون و ضمیر ناخودآگاه است» نامیدند بدیهی است که سوپرناتورالیست‌ها اشکال مانوس را فرو نگذاشته بودند اینها آزادی بیان میخواستند و موفق شده بودند. و برای گویایی خود بتظاهر همه



بشوهی سوررالیسم

ملاقات در يك جنگل

چیز «هر شکل مانوسی» دست برده بودند ولی چه بسا مضامینی که وجود داشت و شکل علی الظاهر مانوسی نداشتند بناچار می بایست بشکل‌هایی پناه برده که مانوس هستند ازینرو سوپرناتورالیست‌ها «که درون بینی را با فراط و در حقیقت

چنانکه باید توجه داشته باشکال غیر مانوس «غیر مانوس از نظر مردم عادی» دست بردند. باین هنرمندان اولترامدرنیست هم میگویند.
 دراینهمه گیرودار نتیجه این شد که هنرمندان موفق شدند قید و بست و نمایش اشکال مانوس بچشم و ذهن را «که برای بیان مقاصد، ناکافی بوده اند» بکلی از میان بردارند و آزادانه بتظاهر مضامین لازم ضمیر نابخود بپردازند.
 باید اقرار کرد که: توقف هنر مرک هنر و قاتلین هنر پرستندگان هنر کهنه اند.

جلیل - ضیاء پور

۱۸۴۰-۱۸۸۶

اهیلی دیکینسن

پیروزی

برای کسانی که هرگز پیروز نشده اند،
 پیروزی شیرین ترین چیزهاست
 چه درك حلاوت شهدی نایاب،
 احتیاجی شدید و جانسوز لازم دارد

هیچ يك از سپاهیان فاتح
 که امروز پرچم را در دست دارند،
 تعریف پیروزی را
 با روشنی و دقت نمیدانند!

مانند آنکه شگست خورده و در حال مرگ است،
 و غوغای دور دست پیروزی،
 دردناک ولی بطور مشخصی،
 در گوش او رسوخ میکند!